حقوق زنان، تفاوت يا تبعيض؟(2)

مهتاب رضاپور

ارث زن در گستره تاريخ

ارث، بنا بر قوانين مدنى، يكى از اسباب مالكيت است. غريزه بقاى نسل و صيانت نفس در انسان و علقه و محبتى كه وى به فرزندانش داشته، به قوانين بشرى در باب ارث سمت و سوى ويژه‏اى را داده است كه بنا بر آن مايملك خانواده در محدوده اختيارات نزديكان باقى مانده و در جهت آرامش رفتگان و آسايش بازماندگان مصروف مى‏گردد. چگونگى تحولات نقش زن در دوران‏هاى پيش از تاريخ و نيز در طى تاريخ و به تبع آن، منافعى كه از آن بهره‏مند مى‏گرديده، مانند ارث، بستگى مستقيم به جايگاه وى در زنجيره «توالد و امتداد يافتن نسل» داشته است، و با رشد و كمال يافتن خود آگاهى انسان نسبت به خويش و نيز نسبت به چگونگى توالد، اين جايگاه دچار تحول و دگرگونى شده است. از اين رو، لازم است تا ضمن بررسى چگونگى ارث بردن زن، در هر دوره، نقش و منزلت وى نيز مورد نظر قرار گيرد تا ريشه‏ها و علل جايگاه حقوقى زن در ارث مشخص شود. دستيابى به علل مشترك، همان گونه كه در مقدمه اشاره شد، اين امكان را فراهم مى‏آورد كه در ضمن گفتگوى بين تمدنى ملل مختلف، زمينه‏هاى لازم براى چاره انديشى در جهت رفع موانع رشد و تعالى زن و نيز گسترش زمينه‏هاى حقوقى وى پديد آيد.

الف: دوران پيش از تاريخ (شكار ورزى)

اين نكته مسلم است كه اطلاعات ما در مورد دوران پيش از تاريخ تنها متكى به فرضيات باستان شناسان، تاريخ نگاران و جامعه شناسان است. فرضياتى كه بر اساس يافته‏هاى صامت ايشان از دوران باستان بنا نهاده شده است و شايد اگر اين يافته‏ها را زبانى بود، وقايع را به گونه‏اى ديگر بيان مى‏كردند. به همين جهت، آگاهى‏ها و به تبع آن، تحليل‏هاى ما از اين دوران، بيش از آن كه بر دلايل متقن ديرينه‏شناسى استوار باشد، بر فرضيات ارجح اما غير قابل اثبات متكى است؛ فرضياتى كه مورد قبول غالب جامعه شناسان علاقمند به دوران كهن، همچون «ويل دورانت» است. در اجتماعات اوليه و در دوره شكارورزى، جز تعقيب شكار، تقريبا تمام كارهاى ديگر خانواده بر عهده زن بود؛ حمل و زايش و پرورش كودكان، تهيه و تعمير محل زيستن، تهيه دانه‏هاى خوراكى از جنگل، تدارك تن‏پوش و كفش و گاه مبارزه و پيكار در راه خانواده و قبيله از وظايف زنان به شمار مى‏رفت و مرد تنها عهده دار تهيه گوشت شكار و نيز محافظت از خانواده و قبيله در هنگام كوچ بود. تقسيم وظايف در اين دوران، با توجه به ساختار فيزيك و توش و توان بدن هر يك از دو جنس زن و مرد صورت گرفته بود. زن در محدوده سكونت خانواده فعاليت مى‏كرد اما مرد براى شكار و تهيه غذا قبيله را ترك مى‏كرد و گاه مدتى را دور از خانه مى‏گذراند. خانه به دوشى و وابستگى انسان به شكار در اين دوره، دغدغه تهيه خوراك و جان پناه از سرما و حيوانات درنده را براى وى به همراه داشت و همين امر مانع از انسجام نظام خانواده و به تبع آن نظام مالكيت گرديده بود.

جوامع پيش از تاريخ، در جريان تحولاتى كه تحت تأثير گذار از مرحله شكارورزى به سوى كشاورزى از سر گذراندند، از لحاظ فرهنگى دگرگون شدند. نظام جديد با خود ارزش‏ها و معيارهاى تازه‏اى به ارمغان آورد كه عموماً با طبيعت و بارورى كه كمال مطلوب انسان، در آغاز عصر كشاورزى به شمار مى‏رفت، تجانس داشت و تحول موقعيت زن در روند اين گذار، مبتنى بر اصولى بوده كه با خصايص نظام جديد و روابط توليدى حاكم بر آن ارتباط نزديك داشت. بدين ترتيب، هماهنگى زن با طبيعت، او را از موقعيت ممتازى برخوردار كرد. مادر عهده دار زايش و پرورش و كانون توجه كودكان بود و نيز كشاورزى حاصل دستان وى به شمار مى‏آمد. به همين دليل نظم خانواده در اين دوران، بر وجود مادر تكيه مى‏كرد و چون در اجتماعات اوليه، نقش زيستى مرد در عمل توليد مثل از نظرها دور مانده بود، پدر در خانواده جايگاهى حاشيه‏اى داشت. مردم برخى قبايل بدوى كه از تمدن بشرى دور مانده‏اند، باردارى را نتيجه روابط جنسى نمى‏دانند، بلكه علت آن را روح يا شبحى مى‏شناسند كه در شكم زن وارد مى‏شود و خيال مى‏كنند كه شبح معمولاً هنگام استحمام به شكم او راه مى‏يابد.(1) قانونمند نبودن ازدواج در اجتماعات اوليه، به ويژه در دوران گذار و مشخص نبودن محدوده روابط جنسى، سبب گرديد كه حتى پس از مشخص شدن وظيفه جنسى مرد در امر توليد مثل، تعيين پدر طفل به دنيا آمده ممكن نباشد. به همين جهت، افراد يك خانواده را از طريق مادر ايشان معين مى‏كردند و در واقع طفل به مادر تعلق داشت و زن نيز با قبيله و يا پدر و برادرش زندگى مى‏كرد و هم ايشان تنها خويشاوندان مردى بودند كه كودك آن‏ها را مى‏شناخت و چون نسب فرزند از جانب مادر مشخص مى‏گشت، ارث نيز از طريق مادر منتقل مى‏شد و حتى سلطنت نيز از طريق زن به ميراث مى‏رسيد، نه از طرف مرد.(2)

در واقع، همراهى مادر با فرزندان كه همگى به نوعى به مادر وابسته و تحت فرمان او بودند، او را داراى نيروى تازه نفسى مى‏كرد كه از لوازم اساسى زندگى كشاورزى به شمار مى‏رفت. خانواده‏هاى پرجمعيت، دليل رونق دادن به توليد و محصول بيشتر بودند، اما اين «حق مادرى» را نبايد با «مادر شاهى و خدايگان شدن» اشتباه كرد. مادر حلقه اتصال افراد خانواده و قبيله به يكديگر بود و تعيين ارتباط بين خويشاندان را تسهيل مى‏كرد. هر چند ممكن است در برخى موارد، زن به واقع از موقعيت ممتازى برخوردار بوده باشد، اما سير جريانات تاريخى و مرسوم شدن كشاورزى در جامعه، نشان مى‏دهد كه زن در دوران گذار اختيار تمام دارايى را نداشته، بلكه او نقطه توزيع ثروت و ارث در بين خانواده بوده؛ چون در غير اين صورت، به دليل اهمالى كه مردم در تعيين نسب خانوادگى از جانب پدر داشتند، علائم خويشاوندى به كلى از بين مى‏رفت. البته در برخى نواحى اين مشكل به گونه‏اى ديگر حل مى‏شد. در ايلام كهن، نظام توارث مبتنى بر رابطه «برادرى» بود كه برادر را در ميراث بر ديگران مقدم مى‏داشت. اصل بنيادى در اين نظام آن بود كه برادران اموال خود را به اشتراك نگاه مى‏داشتند. نظام برادرسالارى نيز با استقرار نظام پدرسالارى تضعيف شد و از ميان رفت.(3)

با پيشرفت صنعت و گسترده‏تر شدن زراعت و افزوده شدن عوايد آن‏ها، مرد به سبب قدرت بدنى، به تدريج استيلاى خود را بر كشاورزى وسعت داد و حيوانى را كه زن اهلى كرده بود، در زراعت بكار انداخت. در اين زمان، همان عواملى كه دليل موقعيت ممتاز زن در آغاز دوره كشاورزى بودند، يعنى زايش و بارورى، باعث شدند كه زن از مرد عقب بماند و سكان تمامى امور را به دست مرد بسپارد؛ چرا كه سختى‏هاى دوران حمل و زايش، بسيارى از نيروى زن را تحليل مى‏برد و نيز علاوه بر آن، او در هر ماه، چندين روز دچار خونريزى و ضعف بود و اين‏ها هر كدام مانع از اين مى‏شد كه بتواند كشاورزى را، آنچنان كه مرد مى‏توانست، گسترش دهد.

ب - دوران آغازين تاريخ و قرون وسطى (كشاورزى)

سكونت در يك محل، به همراه دامدارى و كشاورزى، بر حجم دارايى‏هاى انسان به طور چشمگيرى افزود و به تبع آن، آنچه كه بايد از طريق ارث منتقل شود، افزايش يافت. در اين هنگام، مردان خواستار وفادارى زن و انسجام روابط جنسى شدند تا كودكان كه به دنيا مى‏آيند و ميراث مى‏برند، فرزندان حقيقى ايشان باشند. در اين زمان، «حق پدرى» در خانواده شناخته شد. و انتقال ارث از اين پس از طريق پدر صورت مى‏گرفت: «و خانواده پدر شاهى كه بزرگترين مرد خانواده رياست آن را داشت، در اجتماع به منزله واحد اقتصادى و قانونى و سياسى و اخلاقى شناخته شد، (توتم) خدايان نيز كه تا آن زمان غالبا به صورت زنان بودند، به شكل مردان ريش دارى درآمدند كه در واقع مظهر پدران و شيوخ قبيله بودند.»(4)

برخى ديگر از ديرينه نگاران، روند تبديل نظام مادر شاهى به نظام پدر شاهى را كندتر از اين دانسته و معتقدند كه تسلط و منزلت زن در طى دوران كشاورزى بر زمين، اموال و خانواده، همچنان باقى بوده، اما توسعه مدنيت و تبديل نظام قبيلگى به نظام سلطنتى و امپراطورى و انباشته شدن ثروت‏ها، باعث بروز جنگ‏هايى به مراتب شديدتر، وسيع‏تر و طولانى‏تر از دوران‏هاى قبل شد و اينجا نيز زن به سبب همان ضعف‏هاى فيزيولوژى كه داشت، از مرد عقب ماند. در واقع، زن سردار صلح و سازندگى بود، اما در تنش‏ها و كشمكش‏هاى جنگ، اين مرد بود كه مى‏توانست پرچمدار باشد و همين امر تسلط زن را بر اموال و دارايى‏ها كاهش داد، در صورتى كه تا پيش از آن، اراضى كشاورزى از طريق زنان، به زنان نسل بعد منتقل مى‏شد و دليل رواج زناشويى با خواهر را در انگيزه مرد در استفاده از ميراث خانوادگى كه از مادر به خواهر منتقل مى‏شد، مى‏توان جستجو كرد.(5)

استقرار نظام پدر شاهى، به يكباره نبود و تبديل فرهنگ نيز به تدريج صورت گرفت. به همين دليل است كه در ابتداى استقرار پدر سالارى، هنوز به اسناد و شواهدى برخورد مى‏كنيم كه حاكى از حق زن در مالكيت، ارث و وصيت است و نيز مواردى مشاهده مى‏شود كه مرد همسر خويش را تنها وارث خود قرار داده است.(6)

در اين دوران، بايد منشاء حقيقى نظام اجتماعى را در خانواده جست. اقتدار فوق العاده پدر در اين تمدن‏ها نشانه عقب ماندگى جامعه نبود، بلكه نشانه رجحان حكومت خانوادگى بر حكومت سياسى بود. در تمدن كهن، حكومت داراى سازمانى منظم نبود و از اين رو، خانواده بر افراد خود سلطه تام داشت. آنچه مورد توجه جامعه بود، آزادى خانواده بود نه آزادى فرد؛ چرا كه خانواده، واحد اقتصادى توليد و واحد اجتماعى انتظامات به شمار مى‏رفت و آنچه اهميت داشت بقا و توسعه خانواده بود، نه توفيق و پيشرفت فرد و قدرت قاهره پدر رنگ و بوى طبيعى، ضرورى و انسانى داشت.

از روزى كه زندگى اجتماعى انسان وارد مرحله پيچيده‏ترى شد و خانواده‏هاى پراكنده در كنار يكديگر قبيله را تشكيل دادند، تنازع و مزاحمت افراد يك جامعه با يكديگر تا حدى جاى خود را به تعاون و همكارى افراد داد، اما اين بار اقوام و قبايل مختلف در مقابل يكديگر ايستادند و براى تداوم و پايدارى نسل خويش به جنگ و تنازع در ابعاد وسيع‏تر و با شدت بيشتر پرداختند. رشد مدنيت و افزايش جمعيت، موجب بالا رفتن سطح توقعات و نيازمندى‏هاى جوامع بشرى گرديد و نظام‏مند نبودن حكومت، سبب تقويت نهاد خانواده به عنوان يك واحد مستقل شد. خانواده در روم، ايران و يونان، در جميع موارد حقوقى و اجتماعى از نفوذ حكومت مصون بود. هر چند در ظاهر اين تمدن‏ها داراى تركيب‏هاى رنگارنگ بودند، اما در زير پوسته اين گوناگونى‏ها شباهت‏هاى اساسى نهفته است. در همه آن‏ها، زمين مبناى اقتصاد، زندگى، فرهنگ، ساختار خانواده و سياست بود، و چون كشاورزى منبع اصلى توليد و درآمد ايشان بود، «مردم به زندگى در خانواده‏هاى بزرگ چند نسلى تمايل پيدا مى‏كردند كه متشكل از عمو، دايى، عمه، خاله، اقوام زن و يا شوهر، مادر بزرگ و پدر بزرگ بود كه همگى زير يك سقف به سر مى‏بردند و به صورت يك واحد توليد اقتصادى با هم كار مى‏كردند.»(7) از اين جهت، اين تمدن‏ها، معتقد به «مالكيت جمعى» بودند. يعنى «افراد خانواده به يك اعتبار مالك چيزى نبوده‏اند و دار و ندار خانواده رسماً به پدر و رئيس خانواده تعلق داشته است، ولى در حقيقت اموال خانواده، عملاً اختصاص به پدر نداشته، بلكه واقعاً و عملاً ملك جميع افراد و مورد استفاده يكايك آن‏ها بوده است».(8) به همين جهت است كه در ايران، يونان، روم، چين، هند و ژاپن كه از كهن‏ترين تمدن‏هاى بشرى محسوب مى‏شوند، زن در عمل از ارث، يعنى سرمايه خانواده محروم بود. دختران خانواده پس از ازدواج، به خانواده شوهرشان مى‏پيوستند و عضو خانواده آن‏ها به شمار مى‏رفتند. به همين دليل، برخوردارى ايشان از ارث، به معناى خروج قسمتى از مايملك خانواده و تضعيف اقتصاد آن و اضافه شدن اين سرمايه به دارايى‏هاى خانواده‏اى ديگر بود.(9) ديگر زنان خانواده (اعم از زوجه، مادر و...) نيز چون امكان داشت پس از فوت شوهر ازدواج كنند، از ارث محروم مى‏شدند. ضعف قواى بدنى زن كه مانع از فعاليت مؤثر وى در توليد و نيز حمل سلاح در هنگام نبرد بود، مزيد بر اين علت‏ها شد. با رويكرد به اصول مورد پذيرش در اين تمدن‏ها - يعنى اصالت جمع بر فرد و مالكيت جمعى به نظر مى‏رسد كه محروميت زن از ارث، اصلى دور از انصاف نبوده، به ويژه آن كه در هر يك از اين تمدن‏ها، تمهيداتى براى برخوردارى زن از ارث در نظر گرفته شده بود، مانند: تبنّى (فرزند خواندگى)، در يونان «كسى را به پسر خواندگى قبول مى‏كردند و بعد دختر خود را به او شوهر مى‏دادند و در نتيجه، چون پسر خوانده ارث مى‏برد، زن و شوهر در عمل در ثروت خانواده شريك مى‏شدند و بدين طريق دختر مى‏توانست نصيبى از ميراث خانواده را داشته باشد.»(10) و يا براى زنانى كه «هيچ گونه سهمى از ارث نداشتند، اين نقيصه غالباً در عمل بين ترتيب برطرف مى‏گشت كه پدر از حق قانونى خود در زمان حيات خويش استفاده كرده، سهمى براى چكر زنان (زنان محروم از ارث) و فرزندان آن‏ها تعيين مى‏كرد. اين سهم يا در زمان حيات خود پدر به آن‏ها پرداخته مى‏شد و يا در وصيت نامه قيد مى‏گرديد كه بعداً به آن‏ها پرداخته شود... گاه نيز سهم «پيش ذكرى» در حيات پدر به وسيله خود او براى دخترانش تعيين مى‏شد كه در ازاى آن، در پيرى و هنگام زمينگيرى از پدر كهن سال خود پرستارى كنند.»(11)

البته گاهى نيز زنان از سهم ارث برخوردار مى‏شدند. در حقوق ساسانى پادشا زن (زن اول و برگزيده) و پسران او، هر يك سهمى مساوى از ارث داشتند و دختران در صورتى كه شوهر نكرده بودند، نصف سهم برادران و مادر خود ارث مى‏بردند. از ديگر سو، قدرت و سلطه و اموال خانواده، پس از مرگ رئيس خانواده، در اختيار پسر ارشد قرار مى‏گرفت و سعى وى بر اين بود كه حتى المقدور از پراكندگى ثروت خانواده جلوگيرى كند و آن را در يك جا جمع و متمركز نگه دارد و از همين جا مى‏توان به اين نكته پى برد كه بسيارى از بيوه زنان و دختران، قادر به كسب حقوق خويش نبودند(12) و اغلب اوقات همان حداقل سهمى را كه براى ايشان منظور شده بود، به دست آن‏ها نمى‏رسيد.

شرايط سخت توليد مواد غذايى و جنگ‏هاى شديد و طولانى بين امپراطورى‏ها، ايجاب مى‏كرد كه مرد به عنوان حافظ منافع خانواده، منافع فرد را قربانى منافع جمع كند و در اين ميان، گاه حقوق زن يا دختر وى به عنوان يك فرد، تحت الشعاع مصالح و منافع خانواده قرار مى‏گرفت. دختر پس از ازدواج، زير چتر حمايت خاندان همسر خويش قرار مى‏گرفت. به همين سبب، پدر خانواده سعى مى‏كرد كه آنان را كه تحت سرپرستى دارد، به نحو احسن حمايت نمايد تا از شرايط دشوار آن روزگار جان سالم به در برند. اما مرور زمان و زياده خواهى انسان، اين انگيزه‏هاى زلال را مكدر كرد. ميل به ثروت اندوزى موجب شد كه زن بيش از پيش از حقوق خود محروم شود. در اين ميان، برخى ويژگى‏هاى زن، باعث تنزل وى از مرتبه انسانى و استفاده ابزارى از وى شد. نقش بنيادين زن در «توليد مثل» موجب «شى‏ء وارگى» زن گرديد. زن يا هر انسان «شى‏ء واره»، كسى است كه از وجود او بهره بردارى شود و به صورت اقتصادى، سياسى يا جنسى مورد استثمار قرار گيرد. زن در اين دوران، فقط به وسيله‏اى براى جلب رضايت مرد و خدمت به او و فرزندزايى تبديل شد و بديهى است كه اين زن شى‏ء شده، ديگر برخوردار از حق و حقوقى نخواهد بود و تنها تكليف و وظيفه از او خواسته مى‏شود تا بهتر خدمت كند و بيشتر فرزند بياورد:

«در امپراطورى ساسانى، بنابر قوانين متداول از قديم، زن شخصيت حقوقى نداشت. يعنى زن شخص فرض نمى‏شد، بلكه شى‏ء پنداشته مى‏شد. به عبارت ديگر، وى شخصى كه صاحب حقى باشد، به شمار نمى‏رفت، بلكه چيزى كه مى‏توانست از آنِ كسى يا حق كسى شناخته شود، به شمار مى‏رفت... تمام هدايايى كه به زن يا كودكان داده مى‏شد و يا آن چه كه آن‏ها بر اثر كار و غير آن تحصيل مى‏كردند، عيناً مانند درآمدهاى اكتسابى بردگان، متعلق به رئيس خانواده بود.»(13)

و يا «در خانواده چينى كه بهشت مردان به شمار مى‏رفت، متعه‏ها عملاً با برده فرقى نداشتند و زن اصلى هم چيزى جز متصدى كارخانه توليد مثل نبود و مقام او به تعداد و جنس فرزندانش بستگى داشت... شوهر، همسر خود را فقط به عنوان مادر بچه‏ها مورد توجه قرار مى‏داد و به فرمانبردارى و پركارى و بسيارى زايى زن - و نه زيبايى و فرهيختگى او - ارج مى‏نهاد.»(14)

در هند نيز زن وضعيتى مشابه داشت. در قانون نامه مائو آمده است: «زن در تمام عمر بايد تحت قيمومت كسى باشد: نخست پدر، سپس شوهر و سرانجام هم پسر... و نيز سه كس سزاوار داشتن مال و منال نيست: همسر، پسر و برده؛ اين سه هر چه به دست آوردند، در تملك سرورشان خواهد بود.»(15)

در عربستان نيز «در دوران جاهليت، به طورى كه در تاريخ و در روايات آمده، رسم چنين بوده كه همسر مردى كه مى‏مرده اگر مادر وارث نبود، جزء ارث به حسابش مى‏آوردند. ورثه او را نيز مانند اموال ميت به ارث مى‏بردند و در اين كه كدام يك از ورثه، همسر ميت را ارث ببرد، رسم چنين بود كه هر كس كه مى‏خواست، جامه‏اى بر سر او مى‏انداخت و زن از آنِ او مى‏شد، اگر دلش مى‏خواست با او ازدواج مى‏كرد، آن هم بدون مهريه؛ چون او را ارث برده بود و اگر علاقه‏اى به اين كار نداشت. نزد خود نگه مى‏داشت تا به نحوى از او استفاده مادى كند يا شوهرش دهد و مهريه‏اش را بگيرد و خرج كند و يا اگر خواستگارى نمى‏داشت، در خانه‏اش بماند و بميرد تا اموالش را - اگر مالى داشت - به ارث ببرد.»(16)

ج) فراز و نشيب حقوق زن در گستره اديان الهى

اين دوران كه سياه‏ترين دوران حيات زن در طول تاريخ بود، مصادف با ظهور دين اسلام شد. اساس اسلام همچون ديگر اديان توحيدى، بر طريق عدل استوار است: «إن الله يأمر بالعدل و الاحسان».(17)

هر چند كه زمين هرگز از حجت الهى خالى نبوده و خالق بى همتا هرگز بندگان را از راهنما و رهبر حق محروم نگردانيده است، اما ميزان انقياد مردم از پيامبر زمان خويش، در هر يك از ادوار تاريخ، فراز و نشيب‏هايى را در حوزه حقوق زنان پديد آورده است ؛ به ويژه آن كه بعثت هر يك از پيامبران اولوالعزم تحولى عظيم در انديشه و اخلاق جامعه انسانى به وجود مى‏آورد، به همين جهت، جايگاه و حقوق زن با شكوفايى دين الهى تغيير مى‏كرد و بهبود مى‏يافت:

«مجموعه قوانين مدون حمورابى عبارت است از: دويست و هشتاد و دو فرمول و قديمترين متن قانونى است كه تا كنون حقوق دانان بدان دسترسى يافته‏اند. حمورابى از حضرت ابراهيم متأخر بود و بعيد نيست كه قوانين او تا حدى متأثر از شريعت آن حضرت باشد و حتى برخى، حمورابى را همان كسى مى‏دانند كه امت حضرت ابراهيم را زير پرچم واحدى درآورد و آن گاه اين مجموعه قوانين را تدوين كرد. قانون حمورابى اصلاحاتى در قوانين سابق منظور داشته و براى زن و فرزندان حقوق بيشترى قائل شد و وضع آنان را بهبود بخشيد. در قانون حمورابى، زنان بيوه و دختران، به طور مستقل، معامله مى‏كنند و زن علاوه بر جهيزيه خود، سهمى از مال شوهر متوفى به عنوان هديه دريافت مى‏كند و نيز دخترانى كه جهيزيه گرفته‏اند، از ارث محرومند ولى آن هايى كه جهيزيه ندارند در بردن ارث با پسران مساويند.»(18)

اما با رفتن مناديان پيام الهى و منجيان بشر و توأم شدن دستورات ايشان با باورهاى غلط و خرافه و توهم، بار ديگر زنان دچار وضعيت نابسامانى شدند، اما اين بار با نام دين محروميت‏ها بر ايشان تحميل شد:

در شريعت تحريف شده يهود، زن حقير شمرده مى‏شود. حكماى قوم يهود، دختر را «كالايى» شمرده‏اند كه مى‏توان آن را به هنگام تنگدستى فروخت.(19)

جايگاه حقوقى زن يهودى، برگرفته از منزلت اجتماعى وى در اين آيين است: «در شريعت يهود نيز اصل كلى مبتنى بر محروميت زنان، به خصوص زوجه است. حكم مستفاد از تورات اين است كه تا وقتى فرزند پسر وجود داشته باشد، دختر ارث نمى‏برد و چنانچه براى متوفى پسرى نباشد، ارث او به دخترانش مى‏رسد... اصولاً در شريعت يهود، اسباب ميراث چهار چيز است كه عبارتند از:

1- بنوت 2- ابوت 3- اخوت 4- عمومت.

لذا زوجيت از اسباب ميراث نيست. مع ذلك اگر زن بميرد، شوهر از او ارث مى‏برد. ولى اگر شوهر بميرد، زوجه از او ارث نمى‏برد، حتى اگر ارث شرط شده باشد، اين شرط باطل است، ولى زوجه فقير مى‏تواند از تركه شوهر ارتزاق كند.»(20)

در اين آيين، حتى پس از فوت شوهر، خدمت و تعهد زن به او در اين جهان ادامه مى‏يابد، به اين صورت كه اگر زن، پسرى به دنيا نياورده باشد، بايد با برادر شوهر فوت كرده‏اش ازدواج كند و با به دنيا آوردن پسرى نام شوى مرده‏اش را جاودان سازد.(21)

آيين حضرت عيسى (عليه‏السلام) نيز كه سراسر رأفت و رحمت و حاوى توصيه‏هايى در رفق و مدارا با زنان بود، پس از آن كه دچار تحريف شد، منزلت زن را ناچيز شمرد.(22) «در سال 586 ميلادى، كنگره‏اى در فرانسه به وسيله كشيشان برگزار شد و موضوعات مورد بحث در آن اين بود كه آيا زن مى‏تواند همانگونه كه مرد خدا را عبادت مى‏كند، عبادت كند؟ آيا زن در بهشت و ملكوت آخرت وارد مى‏شود؟ آيا زن انسان و داراى روح است و يا غير انسان؟ و در نهايت به اين نتيجه رسيدند كه زن انسان است، ولى براى خدمت به مرد خلق شده و فانى است و خلود و جاودانگى ندارد. تحت تأثير همين تفكرات، روحانيون كليسا قوانين مربوط به زنان را وضع كردند كه در آن، زن به صورت كامل تحت سلطه مردان قرار مى‏گرفت و سهم او در ارث و اختيارات وى در مالكيت بسيار اندك بود و هر چه داشت يا بدست مى‏آورد، بخشى از دارايى شويش محسوب مى‏شد.»(23)

«و يا در انگلستان تا قرن يازده ميلادى، مردان مى‏توانستند زنان خود را بفروشند. در اين قرن، قانون گذاران كليسا، به مردان اجازه دادند كه زن خود را به ديگرى عاريه دهند.»(24)

دين اسلام نيز در عقب مانده‏ترين منطقه جهان و در تاريك‏ترين برهه تاريخ ظهور كرد و همانطور كه در فصل اول آمد، منزلت ويژه‏اى را براى زن در نظر گرفت. از منظر اسلام، زن و مرد در حقوق طبيعى تفاوتى با يكديگر ندارند. به همين دليل در اسلام زن و مرد، هر دو حق برخوردارى از ارث را دارند، اما در مقدار با يكديگر مساوى نيستند:

«يُوصيكُم اللَّه فِى أولادِكُم لِلذّكرِ مِثلُ حَظُّ الاُنثيينِ»؛(25) حكم خدا در حق فرزندان شما اين است كه پسران دو برابر دختران ارث مى‏برند.

در نگاه اول، به نظر مى‏رسد كه اين حكم به گونه‏اى بين زن و مرد تبعيض قائل شده است، اما همان‏طور كه در فصل اول آمد، بايد توجه داشت كه نظام اسلامى مجموعه‏اى از قوانين و احكام را در بردارد كه:

1- در اين مجموعه، در حقوق طبيعى بين زن و مرد تفاوتى وجود ندارد.

2- در حقوق مدنى، بين زن و مرد «تعادل حقوقى» رعايت شده است.

يعنى حق هر كس متناسب با وظايف وى سنجيده مى‏شود و آنچه كه مهم است، تناسب بين نسبت حقوق بر وظايف در زن و يا مرد است. مرد در مقابل زن عهده دار پرداخت مهريه و پس از آن نفقه است. علاوه بر آن زن مى‏تواند به ازاى كار در منزل و شير دادن به فرزندش از مرد درخواست اجرت كند. از سوى ديگر، اسلام جهاد را بر مردان واجب كرده است و حضور زنان را در ميدان‏هاى مبارزه ضرورى نمى‏داند. پس به ازاى كاهش در مسؤوليت‏هاى زن، حقوق وى نيز متناسب با آن تغيير مى‏يابد. وجود برخى موارد نيز، همچون ارث زن از دارايى‏هاى همسرش و محروميت زن از اموال غير منقول وى، از نكات بحث برانگيز است، اما اختيارى كه احكام شرع به مرد در بخشيدن دارايى‏هايش به همسرش داده، اصل عدالت ورزى دين را مخدوش نمى‏كند. چنان كه مرد مى‏تواند در زمان حياتش به مقدار دلخواه از دارايى‏اش - حتى اموال غير منقولش - را به همسرش ببخشد و نيز مى‏تواند با وصيت، يك سوم دارايى‏هايش را پس از مرگ به زن خود واگذار نمايد.(26) با اين همه در قانون ارث اسلامى، زن در تمام طبقات ارث شريك است و حتى گاه سهم ارث ايشان نصف سهم مردان نبوده و در مواردى چون «جده» و «كلاله» سهم آنان با مردان مساوى است، كه اين از نكات مثبت و برجسته اين قانون مى‏باشد.

چنانكه آمد، علةالعلل تلقى تبعيض‏آميز از ارث، ريشه فرهنگى داشته و به ساختار اديان الهى مربوط نيست. گذشت ايام و برداشت‏هاى نادرست، دين الهى را كه عنايت ويژه به گسترش عدالت اجتماعى داشت، اسباب توجيه اسارت و ذلت زن گردانيد.

د - دوران پس از رنسانس (انقلاب صنعتى)

دوره سوم تحولات حقوقى زن، در سال‏هاى آغازين قرن نوزدهم ميلادى، مصادف با موج جديدى از فن آورى در عرصه صنعت بود. بروز انقلاب صنعتى، تبليغات وسيع و نشريات متعدد،(27) همزمان با مطرح شدن مباحث سياسى دموكراسى و بروز انقلاب‏هايى چون انقلاب كمونيستى شوروى سابق، راه را براى حضور اجتماعى و اقتصادى زنان فراهم ساخت، حقوقى چون حق مالكيت بر اموال، حق طلاق و حق حضانت بر فرزندان، حق حضور در انتخابات و حق راى و... در طى اين دوره به زنان اعطا شد. بروز جنگ‏هاى جهانى اول و دوم نيز به اين امر كمك كرد. حضور مردان در ميدان‏هاى نبرد، كارخانه‏ها، اداره‏ها و مزارع را از نيروى كار خالى كرد و در هر دو دوره، زنان جايگزين مردان شدند و مسؤوليت‏هاى آنان را بر عهده گرفتند. در اين دوره، ديدگاهى كه زن را زير دست و فقط مسؤول بقاى نسل مى‏دانست، تا حدود زيادى تغيير كرد. تا پيش از آن، زن موجودى مصرفى، ذهنيت گرا و ناتوان محسوب مى‏شد، ولى با بروز اين موج جديد و آشكار شدن توانايى‏هاى زنان، اين ديدگاه تغيير كرد. تحولات حقوق زن در اين دوره چشمگير بود:

در فرانسه، در سال 1974، تصويب شد كه «اگر همسر فوت شده وارث قانونى نداشته باشد... و تنها داراى خويشاوندان دور به غير از برادر و خواهر و اعقاب آن‏ها باشد، تمامى مايملك او به همسر زنده‏اش منتقل مى‏شود و همسر در قيد حيات به شرح زير ارث مى‏برد: در صورت وجود فرزندان، چه فرزند مشروع و چه نامشروع، سهم زن يك چهارم است. اگر زوجين فاقد فرزند باشند، خواهران و برادران و فرزندان آن‏ها و فرزندان نامشروعى كه در زمان ازدواج به رسميت شناخته شده باشند، مالك نيمى از ثروت متوفى و همسر بازمانده مالك نيم ديگر مى‏شود.»(28)

در ايتاليا، در دهه هشتاد قرن بيستم ميلادى، مقرر شد: «در خانواده تك فرزندى، همسر از زوج متوفايش، يك دوم ارث مى‏برد، در حالى كه اگر تعداد فرزندان دو و يا بيشتر باشد، سهم او يك سوم است. اگر خانواده فرزندى نداشته باشد، زوج باقيمانده، دو سوم ارث مى‏برد و يك سوم بقيه به خويشان شوهر (متوفى) مى‏رسد. اگر همسر تنها وارث باشد، تمامى ارث به وى تعلق مى‏گيرد.»(29)

در انگلستان، در سال 1928، تساوى حقوق مدنى ميان زن و مرد به تصويب مجلس عوام بريتانيا رسيد.(30) و قانون ارث (قوانين خانوادگى) مصوب سال 1938، استفاده از نفقه ماهانه و يا سالانه و يا مبلغى كلى از ماترك متوفى را براى همسر بازمانده‏اش مجاز مى‏داند. اين قانون شامل همسر اول كه ازدواجش با شوهر فوت شده به طلاق انجاميده بود، نيز مى‏شود.(31)

در آلمان، قانون اساسى و ايمار در سال 1919، براى زنان، حقوق و وظايف مشابهى چون مردان به رسميت شناخت.(32) پس از آن، قانون اساسى آلمان، در سال 1949، بر برابرى زن و مرد صحه گذاشت، اما تا سال 1957، هنوز زنان به حقوق خود، حتى در قانون ازدواج، دست نيافته بودند. در سال 1994، دومين قانون تساوى زن و مرد به تصويب رسيد كه به موجب آن، بايد از زن در تمام رده‏هاى اجتماعى و شغلى رفع تبعيض شود.(33) در اين دوران، مالكيت امر فردى و شخصى تلقى مى‏شود و هر كس مى‏تواند نسبت به اموال خود، مطابق ميلش وصيت كند، و در برخى كشورها، مانند آلمان، مرد مى‏تواند وصيت كند و تمام اموالش را به شخص واحدى به غير از همسرش - حتى به يك حيوان خانگى - ببخشد و از لحاظ قانونى منعى براى وى وجود ندارد(34) و جاى اين پرسش همچنان خالى است كه چگونه در اين فرهنگ، محروميت مطلق زن از ارث، خلاف قوانين حقوق بشر محسوب نمى‏گردد، اما لحاظ يك حداقل سهم الزامى از ارث - يك هشتم تا يك دوم - در قوانين اسلامى مورد خدشه قرار مى‏گيرد؟

شرق نيز از اين تحولات بى‏بهره نماند:

در چين، اولين طرح قانونى، راجع به ارث بعد از چهار طرح متوالى، در ژانويه 1954، منتشر شد. قانون ارث، در سال 1985، به تصويب رسيد و به موجب آن ورّاث دو طبقه هستند: طبقه اول شامل همسر، فرزندان قانونى، فرزند خوانده‏ها، فرزندان ناشى از روابط آزاد و نيز فرزندان ناشى از ازدواج اول و والدين و طبقه دوم شامل برادران و خواهران، پدربزرگ‏ها و مادربزرگ‏ها و خويشان خط اول و هر طبقه مانع از ارث بردن طبقه بعدى است.(35) كنگره خلق چين، در سال 1992، قانون حفظ حقوق و منافع را تصويب كرد و بنا بر مواد 31 و 32 آن: بايد از برابرى حقوق زنان و مردان در ارث بر طبق قانون، محافظت و مراقبت شود. در رابطه با ديگر ارث برندگان نيز نبايد زنان مورد تبعيض و بى‏توجّهى قرار بگيرند. زنان بيوه در به مصرف رساندن و واگذارى اموال به ارث رسيده آزادند و هيچ‏كس حق دخالت در چگونگى مصرف يا واگذارى اين اموال توسط آن‏ها را ندارد. و همچنين زنان بيوه‏اى كه دين خويش را در مورد والدين قانونى خويش ادا كرده‏اند، بايد به عنوان وارثان قانونى و درجه اول شناخته شوند و حقوق آن‏ها در ارث نبايد تحت تأثير وكالت در وراثت قرار گيرد.(36)

در هند، «بر حسب لايحه ارث هندو كه در سال 1335 شمسى تصويب شد، دختران مى‏توانند در خانه مسكونى پدر خويش زندگى كنند، اما در تقسيم ارث (غير منقول) سهمى ندارند.»(37)

در پاكستان، در سال 1937 ميلادى، قانون شخصيه مسلمين به تصويب رسيد و بر اساس آن، به زنان حق ارث بردن داده شد، اما املاك كشاورزى از اين قانون مستثنى بودند. در سال 1947، قانون احوال شخصيه مسلمين حق برخوردارى ارث از زمين كشاورزى را براى زنان مسلمان به رسميت شناخت.(38)

هر چند انسان در كره ماه فرود آمد، اما هنوز هم در برخى نواحى، روح او وابسته به زمين‏هاى كشاورزى است، چنانكه «يكى از شكل‏هاى مختلف ازدواج در پاكستان عبارت است از ازدواج مبتنى بر ارث كه بر اساس آن، خانواده‏هاى ثروتمند و فئودال به منظور از دست ندادن ثروت خود با اقوام نزديك ازدواج برقرار مى‏كنند. در چنين مواردى كه به ندرت نيز اتفاق مى‏افتد، تعدادى از خانواده‏ها به ازدواج دختر با برادر زاده خود، ولو واجد شرايط مناسب شأن و مناسب با دخترشان نباشد، تن در مى‏دهند.»(39)

و هنوز هم در بسيارى از كشورهاى آفريقايى، زن و كودك دختر از حق ارث محروم هستند، چنانكه نمايندگان ايشان، در سند نهايى چهارمين كنفرانس جهانى زن در پكن، خواستار مساوات در حق برخوردارى از ارث براى زن و مرد شدند.(40)

در اين مرحله، زن از بسيارى از قيدها و تنگناهاى مربوط به دوران دوم رها شد، اما قيدهاى ديگرى براى وى ايجاد شد. در اين ديدگاه، زن نيروى كار ارزان و فرمانبردار در توليد و صنعت است، نيرويى كه پس از استفاده از توان فكر و بازويش، مى‏توان او را تحت تأثير مد و تجمل قرار داد تا از يك سو هم خود مصرف كننده توليداتش باشد و هم راحت‏تر از زن سنتى، مورد بهره‏بردارى جنسى قرار گيرد.(41) يعنى علت تحولات رو به بهبود و نيز افزايش محدوده برخوردارى زنان از حقوق مدنى، به رسميت شناختن جايگاه انسانى زن و در عمل در جهت رفع تبعيض از ايشان نبوده است و اين نكته از ديدگاه جامعه زنان و حاميان حقوق بشر دور نمانده، در اين هنگام، نهضت‏هاى مدافع حقوق زن يا به اصطلاح فمينيستى پا گرفتند و با گذشت زمان منسجم شدند و خواستار بهبود وضعيت حقوقى زنان در زمينه‏هاى مختلف شدند.

نخستين كنواسيون حقوق زن، در سال 1848 ميلادى، در سنكافالز در ايالت نيويورك آمريكا، با شركت 260 زن و 40 مرد تشكيل شد. اعلاميه سنكافالز، براى مساوات حقوق زن و تفويض حق رأى به او منتشر شد. پس از آن، مجمع عمومى سازمان ملل، «كنوانسيون رفع تبعيض از زنان» را در سال 1979 ميلادى (برابر با 1358 شمسى)، تصويب و در سال 1981، آن را لازم الاجرا دانست. «ماده يك» اين كنواسيون، تبعيض عليه زنان را اينگونه تعريف كرده است: «واژه «تبعيض عليه زنان» در اين عهد نامه به معنى قائل شدن هر گونه وجه تمايز، استثناء يا محدوديت بر اساس جنسيت است كه بر به رسميت شناختن آزادى‏هاى اساسى زنان، حق بهره‏ورى و رعايت حقوق بشر در مورد آن‏ها در زمينه‏هاى سياسى، اقتصادى، فرهنگى، مدنى و يا ساير موارد، بدون توجه به وضعيت تأهل آن‏ها و مساوات حقوق زن و مرد، خلل و آسيب وارد آورد.»(42)

هر چند اين كنواسيون آشكارا خواستار ارث مساوى براى زن و مرد نشده است، اما بنا بر تعريفى كه در «ماده يك» از تبعيض ارائه داده است و با در نظر گرفتن بند اول «ماده پانزده» آن، مى‏توان چنين دريافت كرد كه تلويحاً و به صورت كلى خواستار حقوق - و از جمله ارث - مساوى براى زن و مرد است.(43)

آنچنان كه به نظر مى‏رسد، اين كنوانسيون از آخرين تلاش‏هاى قرن گذشته براى احقاق حقوق زنان بوده است.

ادامه دارد...

پى‏نوشت‏ها:

1) ويل دورانت، تاريخ تمدن، ج 1، ص 39.

2) ر.ك: ويل دوران، همان، ص 42-39.

3) ر.ك: كارو لاهيجى، همان، ص 227.

4) ر.ك: ويل دورانت، همان، ص 43.

5) ر.ك: ويل دورانت، همان، ص 198-197.

6) ر.ك: ويل دورانت، همان، ص 157-156 / كارو لاهيجى، همان، ص 228.

7) الوين تافلر، موج سوم، ص 40.

8) حسن صدر، حقوق زن در اسلام و اروپا، ص 244.

9) دكتر حسين مهرپور، بررسى ميراث زوجه در حقوق اسلام و ايران، ص 16-15.

10) همان، ص 16.

11) كريستيان بارتلمه، زن در حقوق ساسانى، ص 28-27.

12) ر.ك: همان، ص 128.

13) همان، ص 12.

14) دورانت، همان، ص 857-856.

15) همان، ص 564-563.

16) علامه محمد حسين طباطبايى، ترجمه تفسير الميزان، ج 4، ص 402.

17) نحل /90.

18) ر.ك: كارو لاهيجى، همان، ص 198-197 و حجازى، قدسيه، ارزش زن، ص 5 و 9.

19) ر.ك: محمد عبد الحميد محمد، حقوق المرأة بين الاسلام و الديانات الاخرى، ص 30-29. صلاح عبد الغنى محمد، الحقوق العامه للمرأة، ص‏42.

20) دكتر مهرپور، بررسى ميراث زوجه در حقوق اسلام و ايران، ص‏17.

21) ر.ك: صلاح عبد الغنى محمد، همان، ص‏41.

22) محمود عبد الحميد محمد، همان، ص‏36.

23) صلاح عبد الغنى محمد، همان، ص‏44.

24) محمود عبد الحميد محمد، همان، ص‏38.

25) نساء/ 11.

26) اختلاف آراى فقها در اين رابطه نشان مى‏دهد كه هنوز هم از نقطه نظر فقهى ظرفيت بحث و گفتگو وجود دارد. به عنوان نمونه ر.ك: آيت الله صافى گلپايگانى، صيانه الابانه شيخ الشريعه اصفهانى، مقاله: ارث الزوجه.

27) گرهاردلنسكى وجين لنسكى، سير جوامع بشرى، ص‏476 - 475؛ زن علم صنعت و توسعه، مقاله اشتغال زن در غرب و ايران، حسين‏على تركمان، ص‏213.

28) ناى بن سعدون، حقوق زن از آغاز تا امروز، ص 146 - 145.

29) همان، ص 105 - 104.

30) همان، ص‏71.

31) همان، ص 99.

32) همان، ص‏74.

33) فصلنامه ندا، بهار 1378، ش‏27، وضعيت اجتماعى، حقوقى زنان در آلمان، بى نام، ص‏50.

34) ر. ك: حسن صدر، حقوق زن در اسلام و اروپا، ص‏244.

35) ر.ك: به جينگ زائو تائو، حقوق چين معاصر، ص 71 - 70.

36) ماهنامه حقوق زنان، آذر و دى 1377، شماره 6، زنان چين در آيينه قانون، مترجم: آنيتا جهانشاهى.

37) ماهنامه پيام زن، خرداد 1376، شماره 63، جامعه هند مسائل زنان و خانواده، محبوبه پلنگى.

38) همان، مهر 1376، شماره 67، زن وخانواده در پاكستان، محبوبه پلنگى.

39) همان، آذر 1376، شماره 69، زن و خانواده در پاكستان، محبوبه پلنگى.

40) ر.ك: همان، آبان 1374، شماره 44، اجلاس پكن گامى موفق و تجربه‏اى گرانبها براى زن ايرانى، فريبا شيرازى.

41) زن علم صنعت و توسعه، همان، ص‏216.

42) ديدگاه‏هاى فقهى در خصوص عهدنامه محو كليه اشكال تبعيض عليه زنان، ص‏186.

43) معناى تساوى در اين كنوانسيون تشابه مى‏باشد كه در اسلام نفى شده است.